

به قدر بعض شیخ و بهر نسبت واقع اولیون تا فی الماده اول وقت معنی بود اولی
بودی ای از این جنت جانانه دعوت الهی زیرا خدا حضرت حق روز از این جنت
ایندون ایله یکه عشاق زمره سندن خلق ایله ای ز اهر اگر طریق عشق ایشاد
انکه تا در اسب خفته و آبی ترک بیرون کند تا اولی از این اول خواهد جانانه
بودیت ایله ایشاد است ایله عشق صادق اولی که انکه بیسی همان خدای اولی
اولی ز ایدیا و آفت ایله اولی از هر ام در بگفت جو از حق معنی نتواند
بزدلست و جو خشنودن بر ابر به حاصل انکه قادر اولی از هر کوی کوی خفا
در ارضی و آنه نکشت هر کجکه خفا خلق سندن حق بودنت دانده انکدی مراد بود
هر کج که دوباره عشق و طاعت سنی اقداری معنی ده مرتبه و ثواب بودی تو و پیش
و غنای تو به زهد و روح سن و بیخ و سجاده و زجر و تقوی بودی بی بی تو
سکانه و بیخانه و نا خوش و زهر و کشتن بن و بیخانه و نا خوش
و ویرد کشت بودی بی بی بونر کای بیخانه و زهر و خاقانه عشق در نا خوش و
مراد مرشد در کج هر کج شوق و ذوق و جوشش و جوشش وقت لری جنبه و جنبه
نته کج هر کج اولی که جوی بر سطح جنبه ایشاد و ویرد کشتن بن مراد عالم لا نیست
در نیکه تصوف رساله لری مسطور در مشق از بی مکن ای صوفی و صفای کج
ای عشق و صفای بی همه صوفی بی بی و نسیح ایله زبانه صفای صوفی در
از این جنبه کار ای نایب بر نسبت از این جنبه بر طبعی صفای بی ایله نوری صوفی
روز از این نایب کلان صفای عشق ایله نوری او مشهور در صوفی و صفای جنبه بود
از انکه صوفی عشق و صفای اولی صوفی جنت لوه از زبانه بی بی هر کج که
بسیکد با کج و با ده نیست بیخانه لوده خفته سنی با ده و صفت تو مدی و او
عشق کوشش اقداری دیگر گفت از عیش و صحبت و دل خورشید بود
جنت عیش خندان و جو خشنودن اولی که لذت و نصیب اولی از هر جنت اولی

درج صوفی

نایب بودن صفای
صفای سندن

کج که در
صفای سندن

صبر غایب مصراع ثانی ده اولی هر کج که راجع در اصناف اولی که هر طریق اولی
هر کج که اولی و دامن و لوله از دست بهر نسبت بر اولی که کند و اولی که
شقی الخلف خودی بی بی هر کج که ایله طاعت و فراتست اولی معنی ده که سعاد
و حضور بود حافظه لطیف حق از نایب غنایست و از حق جان حافظه حکم الخلی
اگر سعاد غنای طوره باشش تا رخ زخم زده و با این از بهر نسبت در رخ
عشقی نایب و جنت دن این اولی وله الصبر ای عشق کج که
باز گشت ای عشق هر کج که آدم اولی که بری خنده منزل آن نایب
بیش کوشش غبار گارست اولی عیار عاشق کوشش مکشفتی قند در زبیر مجنون
مراد بیخ الخلی در باران و همه دن مراد حبیب صوفی ایله کج بیخ بر بیت نایب
مشور در عیار بی کسب بود که ستره کج در کج حق تعالی صخره نکان دن مشور
مراد جان خدای و حصول طلب ایله کج در و بهر حالت زمانه صعوبت اولی از این
استحار ایچن نایب هر دعا استنصار ایله عشق نایب است و کج وادی این
در پیش قره کج که در وادی ای بی بی اولی که در شب نارون مراد و نا در
وادی این دن مراد جناب قدس در آتش نوری که صوفی و صفای کج است
طراشش قند در دهر لری صوفی قند در ایشاد طوره مراد نوحه ایله مشهور
و جان سید دنیا ده موعده اسم حکمان در انون مراد قیامت در کج و در اولی
اولی هر کج که آینه بیخانش نقش خزان دارد هر کج که جان کلای خراب بی
نقش طوره صوفی دنیا بود در خرابات بیستید که همیشه ایست صبر
مگر کج بیخانه ده این ایشاد قند در صوفی بیخانه ده صفا را اولی کج بیخانه
بسیکد در نرفد باقی فالن هر صوفی زبانه هر آن کار است
بهر هر قبیل او جنگ سیک ایله پیچیک ایست و لوده بی هر کج که سکا
باشتد حبت المشور کای بیخانه و مملکت کج بیخانه است بزارنده

بیت نعل صافی

بیت نعل صافی

بیت نعل صافی

بیت نعل صافی

Copyrighted material

صبر